

انقلاب اسلامی؛ مهر پایانی بر نظام پادشاهی در ایران و ارزش‌های آن

ابوالحسن بکتاش*

چکیده

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و فروپاشی نظام سلطنتی، ملت ایران فصل جدیدی در تاریخ سیاسی کشور خویش آغاز کردند که مهم‌ترین مؤلفه آن، پایان نظام چند هزار ساله شاهنشاهی است، انقلاب اسلامی تنها حکایت از سقوط یک رژیم و حکومت ندارد؛ بلکه نشان از فروپاشی باورهای است که سالیانی در فرهنگ سیاسی کشورمان جا خوش کرده و بلکه برای برخی به عنوان یک انگاره مقدس به شمار می‌آمد؛ پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و مطالعه کتابخانه‌ای به بررسی این موضوع پرداخته است. انقلاب اسلامی ایران نشان داد همان‌گونه که شاه رفتنی است، فرهنگ سلطنت و پادشاهی و نیز انگاره‌های آن نیز رفتنی است، چنان‌که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»؛ انقلاب اسلامی هم در واقع انقلابی بنیان‌افکن بود که تمامی این انگاره‌های باطل را دستخوش تغییر و تحول بنیادین قرار داد.

واژگان کلیدی: انقلاب اسلامی ایران، فرهنگ پادشاهی، اندیشه سیاسی، نظام پادشاهی.

*. دکتری مدرسی معارف اسلامی، گرایش انقلاب اسلامی؛ Yasahebeman@yahoo.com.

مقدمه

جریانی به صورت سازمان یافته تلاش‌هایی را انجام می‌دهد تا با استفاده از ظرفیت رسانه‌ها ذهنیت مردم را به سمت نظام شاهنشاهی سوق دهد، این جریان به دنبال این است که دوران عصر پهلوی را به عنوان یک عصر طلایی در ذهن مردم حک نماید، در این راستا برخی از رسانه‌هایی که از سوی غرب پشتیبانی می‌شوند حجم عمده‌ای از فعالیت‌های خود را به این هدف گذاری اختصاص داده‌اند و در این فرایند دستگاه‌های تبلیغاتی وابسته به غرب تلاش می‌کنند تا ذهن بخش‌هایی از جامعه را دچار اشتباه نمایند؛ چنان که درباره نظام پادشاهی به خصوص پهلوی ادعا کرده‌اند؛ در آن زمان در کشور ارزش‌ها و قواعدی وجود داشت که میان شاه و مردم ایران یک پیوند عمیق اجتماعی حاکم کرده بود، (جامی، ۱۳۹۶/۱۲/۱۹) درحالی که امام خمینی رحمته الله علیه درباره این نوع رژیم‌ها می‌فرمایند: «اصل سلطنت هم از اول یک چیز مُهْمَل بود، از اول معنا نداشته است، ... سلطنت مساوی با استبداد و قلدری و دیکتاتوری است و این ممالک کوچک، این ممالک بزرگ هم، همین‌طورهاست. آنهایی که سلطنتی بوده‌اند، چنانچه هر جایش را نگاه کنید ... زیادش همین قلدری‌ها و همین دیکتاتوری‌ها هست، این اختصاص به ایران و سلاطین ایران ندارد، سلاطین و تزار روسیه و اینها، بدتر از اینها بوده‌اند»، (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۳۸) ایشان همچنین می‌فرمایند: «... رژیم شاهنشاهی یک رژیمی است که مقبول ملت نیست و از اول هم یک مطلب غلطی بوده. ...»؛ (همان، ج ۵، ص ۳۶۰) چراکه «سلطنت و ولایتعهدی همان است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده و بساط آن را در صدر اسلام در ایران و روم شرقی و مصر و یمن برانداخته است، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مکاتیب مبارکش که به امپراطور روم شرقی (هراکلیوس) و شاهنشاه ایران نوشته آنها را دعوت کرده که از طرز حکومت شاهنشاهی و امپراطوری دست بردارند، سلطنت و ولایتعهدی همان طرز حکومت شوم و باطلی است که حضرت سیدالشهدا علیه السلام برای جلوگیری از برقراری آن قیام فرموده و شهید شد، برای اینکه زیر بار ولایتعهدی یزید نرود و سلطنت او را به رسمیت نشناسد قیام فرمود و همه مسلمانان را به قیام دعوت کرد اینها از اسلام نیست، اسلام سلطنت و ولایتعهدی ندارد» (موسوی خمینی، ۱۳۷۵، ص ۱۲).



ویژگی‌های نظام پادشاهی و حکومت شاهی

نظام پادشاهی و سلطنتی حکومتی است که در آن یک فرد به‌عنوان پادشاه، سلطان، (ملکه) یا امیر در رأس مملکت قرار می‌گیرد، (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۳۰۷) به‌طورکلی نظام پادشاهی و حکومت شاهی (monarchy) با چند ویژگی می‌تواند مورد شناسایی قرار گیرد: ۱. در رأس آن فردی به‌عنوان شاه یا ملکه، سلطان و... قرار دارد. ۲. مقام سلطنت موروثی است و یا به‌زور تصاحب می‌شود. ۳. سلطنت مادام‌العمری است. ۴. قدرت و اختیارات پادشاه در نوع مطلقه آن نامحدود است. ۵. پادشاه مسئول نیست.

این ویژگی‌ها برآمده از نظام ارزشی است که در فرهنگ شاهی شکل‌گرفته است و ما به آن اشاره خواهیم کرد، در این نوع نظام‌ها امتیازاتی برای حاکم قائل هستند که ازجمله او را فوق قانون می‌دانند و یا در عمل، قانون برای او اجرا نمی‌شود، (جوان‌آراسته، ۱۳۸۲، ص ۳۰) می‌توان گفت؛ پادشاهی حکومت فردی است که نوع مطلقه آن قوای سه‌گانه کشور را شخصاً در دست دارد و باتوجه‌به اینکه خود را بالاتر از قانون می‌داند اوامر دلخواهش را صادر می‌نماید (آقابخشی و افشاری‌راد، ۱۳۸۳، ص ۴۲۵) و در نوع مشروطه آن پادشاه (در ظاهر) یک مقام تشریفاتی و سمبولیک دارد که اختیارات در دست دولت متمرکز است، (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۳۰۷) ولی در عمل ممکن است این‌گونه نباشد؛ چراکه نظام‌هایی که بر آنها سلطان و یا پادشاه حکومت می‌کنند تمایل به دیکتاتوری و استبداد در آنها وجود دارد؛ چنان‌که در نظام پهلوی پادشاه حاکمیت مطلق داشت و تابع قانون نبود و به دلیل اینکه دولت نیز وابستگی به ملت نداشت، روحیه استبدادی آن بسیار بالا بود، شخص‌گرایی و تقدیس قدرت در این نوع رژیم‌ها چنان بارز است که حتی افتخاری برای وابستگان به دستگاه حاکمیت محسوب می‌گردد، اسدالله علم از نخست‌وزیران حکومت پهلوی از همان آغاز کار اعلام کرد که فرمان‌بردار و نوکر اعلیحضرت است و این واژه را بارها به زبان آورد، (جعفرپور، ۱۳۸۹، ص ۲۰۶) در نظام پادشاهی به‌خصوص نظام پادشاهی در ایران، شاه به دلیل اینکه خود را واجد فره ایزدی و موردحمایت خداوند می‌داند، نه نسبت به مردم و نه در پیشگاه خداوند هیچ مسئولیتی ندارد؛ بلکه حتی در پاره‌ای از این نظام‌ها رئیس حکومت نه‌تنها خود را مسئول و پاسخگوی اعمال خویش نمی‌داند؛ بلکه خود خدایی



می‌کند، این مسئله به‌گونه‌ای است که حتی در قوانین بسیاری از کشورهایی که دارای پادشاهی مشروطه هستند با صراحت شاه از مسئولیت مبرا دانسته شده است، به‌عنوان مثال در ایران پیش از انقلاب، شاه با اینکه طبق اصول مختلف قانون اساسی مشروطه، نخست‌وزیر را به‌عنوان رئیس قوه مجریه معین می‌کرد، یکی از سه نهاد قانون‌گذاری در ایران بود، (اصل ۲۷ قانون اساسی مشروطه) وزرا را عزل و نصب می‌کرد، (اصل ۴۶ قانون اساسی مشروطه) قوانین را برای اجرا ابلاغ می‌کرد، (اصل ۴۹ قانون اساسی مشروطه) فرمانده نیروهای مسلح بود (اصل ۵۰ قانون اساسی مشروطه) و اختیارات دیگری هم داشت، با این حال طبق اصل ۴۴ همین قانون، از هرگونه مسئولیتی مبرا دانسته شده است، امام خمینی علیه السلام درباره این حکومت‌ها معتقدند که رئیس دولت مستبد و خودرأی باشد، مال و جان مردم را به بازی (گرفته) ... و در آن به‌دلخواه دخل و تصرف کند، هر که را اراده‌اش تعلق گرفت، بکشد ... و به هر که خواست ... اموال ملت را به این‌وآن ببخشد، (موسوی خمینی، ۱۳۷۵، ص ۴۳) خلاصه اینکه در این نوع حکومت‌ها، شاه حاکم بر جان و مسلط بر مال مردم است و خودسرانه در آن دخل و تصرف می‌کند و این از ویژگی‌های حکومت‌های خودکامه شاهنشاهی است.

مشروعیت نظام در فرهنگ سیاسی شاهنشاهی

فرهنگ سیاسی به‌عنوان الگوی نگرش‌ها و جهت‌گیری‌های فردی نسبت به سیاست در میان اعضای یک نظام سیاسی تعریف شده است، (راش، ۱۳۷۷، ص ۱۰۵) درواقع می‌توان گفت؛ سرچشمه باورها و ارزش‌های غالب در میان هر جامعه‌ای فرهنگ سیاسی آن را پدید می‌آورند، در فرهنگ و گفتمان شاهنشاهی همواره به مردم جامعه القا می‌شود که پادشاهی یک موهبتی الهی است و شاه سایه خداوند در روی زمین است و حتی در چنین گفتمانی نظام شاهنشاهی توسط افرادی چون ابوالحسن فروغی تحقق نورالانوار خوانده می‌شود (فردوست، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۴۴) همچنین در این فرهنگ سیاسی مشروعیت و اطاعت و فرمان‌بری از پادشاه با این الگو و نگرش توجیه می‌شود؛ همان‌طوری که پادشاهان قاجار خود را «ظلال الله» می‌نامیدند، (اسماعیلی، ۱۳۹۰، ص ۳۲۲) در ایدئولوژی باستان‌گرایی ناسیونالیستی شاهنشاهی در دوران پهلوی هم شاه تنها حافظ بقا و دوام دولت و سایه خدا



تلقى می‌گردد، (ازغندی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۶۴) به‌هرحال در فرهنگ سیاسی نظام شاهنشاهی مشروعیت فرمان پادشاه به موروثی بودن آن و نیز موهبتی است که گفته می‌شود خداوند به وی اعطا نموده است، این نگاه در دوران ایران باستان به‌خصوص در دوره پادشاهان ساسانی معطوف به این است که آنان خود را آسمانی نژاد می‌دانستند و برای خود مقامی نیمه خدایی و فوق بشری قائل بودند؛ چنان‌که در یکی از کتیبه‌های پهلوی از جانب شاهپور پسر اردشیر ساسانی چنین آمده است؛ «شاهپور، شاه شاهان ایران و غیر ایران، مینوسرشت، از سوی یزدان، فرزند موجودی آسمانی و مزداپرست اردشیر مینوسرشت، از سوی یزدان، نوه بابک پادشاه که خود نیز آسمانی و از سوی یزدان بوده است»، (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۱۱۶) یا از برخی کتیبه‌های عصر پادشاهان هخامنشی چنین گزارش کرده‌اند که فرمان شاه فرمان خدا بود، به این معنا که آخرین پادشاهان سلسله هخامنشی، خود را همسان خدا می‌پنداشتند، در کتیبه‌ای آمده است: «اهورامزدا از آن من است، من از آن اهورامزدا هستم، من اهورامزدا را پرستش کردم، اهورامزدا به من یاری دهد»، (احمدوند و اسلامی، ۱۳۹۷، ص ۱۰۰) نکته دیگر اینکه برتری نژاد و خون و نیز برتری طبقات فرادست بر دیگر طبقات امری مقبول و پذیرفته است و بر حفظ آن تأکید می‌گردد، داشتن نژاد، دودمان تبار و خاندان شاهی، اصلی‌ترین و عینی‌ترین صفتی بود که می‌توانست مشروعیت شاهنشاه را فراهم آورد و تنها کسانی می‌توانستند وارد سیاست شوند که جداندرجد، از پدران خود حکومت را ارث برند، (همان، ص ۹۰) در جامعه دوران حکومت ساسانی هیچ‌کس نمی‌توانست رتبه‌ای بالاتر از آنچه در آن تولد یافته بود را طلب کند، (بیل، ۱۳۸۷، ص ۱۸) این نظام طبقاتی چنان متصلب و بی‌رحم بود که به اعضای هر طبقه آموزش داده می‌شد که تنها به طبقه خود نگاه کنند و هیچ‌گاه به طبقه بالاتر خود نظر نیفکند، (بیل، ۱۳۷۸، ص ۱۹) کریستن سن در فصل هفتم کتاب خود می‌نویسد: از قواعد محکم سیاست ساسانیان یکی این را باید شمرد که هیچ‌کس نباید خواهان درجه‌ای باشد فوق آنچه به‌مقتضای نسب به او تعلق می‌گیرد ... و در میان طبقات عامه تفاوت‌های بارزی بود و هریک از افراد مقامی ثابت داشت و کسی نمی‌توانست به حرفه‌ای مشغول شود مگر آنچه از جانب خدا برای آن آفریده شده بود، چراکه «جامعه ایرانی بر دو رکن قائم بود: مالکیت

و خون (نژاد)» و براین اساس هیچ‌گاه نمی‌توانست از آن تخطی کند، (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۲۵۱ و ۲۵۴؛ کریستن سن، ص ۳۳۹ و ۳۴۱) البته نظام طبقاتی را ساسانیان اختراع نکردند؛ بلکه از دوره هخامنشیان و اشکانیان معمول بوده و ساسانیان این نظام را تجدید و تأیید و تقویت کردند، (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۲۴۹) درهرصورت فارغ از طرح و تفصیل دربارهٔ نظام طبقاتی جامعه در دوران پادشاهی ایران باستان، مشروعیت پادشاه از ذهنیت و باور خودساخته فره ایزدی است که منتسب به اهورامزدا می‌شد، حتی از برخی کتیبه‌ها استفاده می‌شود که در این فرهنگ پادشاهان متمسک به اربابان و یا ایزدان دیگری می‌شده‌اند، به‌عنوان نمونه از برخی کتیبه‌هایی که از سلسله شاهان هخامنشی به‌جای‌مانده چنین آمده است که اهورامزدا به شاه پادشاهی می‌بخشد، (اهورامزدا خدای بزرگ است) ولی ایزدان دیگری نیز چون ارت، آناهیتا، میترا نام برده می‌شود؛ چنان‌که در سنگ‌نوشته اردشیر دوم در همدان چنین حک شده است: «این کاخ را به خواست اهورامزدا، آناهیتا و میترا بنا کردم، اهورامزدا، آناهیتا و میترا مرا از هر بدی بپایند»، «به یاری اهورامزدا، آناهیتا و میترا فرمان دادم این آبادانا را دوباره بسازند، اهورامزدا، آناهیتا و میترا مرا از هر بدی بپایند و آنچه را که من ساخته‌ام از گزند دور کنند و از ویرانی پاس دارند» (احمدوند و اسلامی، ۱۳۹۷، ص ۹۲) و از این نمونه‌ها نیز دربارهٔ داریوش سوم و خشایارشا همچنین آمده است.

همان‌گونه که اشاره کردیم مشروعیت نظام پادشاهی مبتنی بر نظریهٔ «فره ایزدی» است. فره ایزدی یکی از ارکان مهم آیین پادشاهی است و لازمهٔ قدرت و فرمانروایی، نمایانگر تأیید آسمانی او و مؤید مشروعیت حکومت است، دربارهٔ پیشینهٔ این نظریه اختلاف دیدگاه وجود دارد، فره (Farrah) به معنی درخشیدن و عبارت از تفضلی از لطف بی‌واسطه حق، فره که با نور و درخشندگی ارتباط دارد؛ در نمود عینی‌اش به‌صورت هاله نوری برگرد سر شهریان است و به آنها تقدس می‌بخشد، در نگاه فره انگاری ایرانیان باستان مناطق حقانیت ریاست و پیشوایی و ملاک صحت و مشروعیت آن به لطف و تفضل ایزدی است، (مددپور، ۱۳۸۱، ص ۵۶) در آیین مزدایی شهریار نایب‌السلطنه اهورامزدا بر روی زمین است و از این ناحیه است که مشروعیت پیدا می‌کند ... (و در این نگاه و آیین) اگر آنان فاقد چنین نیرویی می‌شدند بلافاصله نابود می‌شدند، (همان، ص ۷۶) درعین حال



شکی نیست که این دیدگاه اگرچه برای توجیه مشروعیت پادشاهان تئوریزه و ارائه شده است ولی خود فاقد هرگونه توجیه عقلانی بوده و صرفاً متکی بر یک سری توجیهات برساخته اندیشه‌سازان منتسب به حکومت شاهان است و همین برای مشروعیت بخشیدن به حاکمانی که به‌زور سرنیزه بر مردم حکومت می‌کردند، توانسته مورد بهره‌برداری قرار گیرد و نیز بهانه‌ای برای مطیع ساختن مردم باشد، به همین دلیل در منابعی که در این زمینه وجود دارد صرفاً به اصل ادعای شاهان دربارهٔ فره ایزدی و اعتقاد مردم به وجود این قدرت در وجود شاهان اشاره شده و به مبنای استدلالی چنین ادعا و اعتقادی اشاره نمی‌شود، به‌عنوان مثال در وصف یکی از شاهانی که خود را دارای این قدرت می‌دانست با این ادبیات سخن گفته می‌شود: «گویند جمشید موجودی جاویدان است و گرچه در شمار خدایان نیست، ولی با آنها برابری و همسری دارد و در روشنی مطلق آسمانی زندگی می‌کند و آدمیان (را) زندگی دراز می‌بخشد» (احمدوند و بردبار، ۱۳۹۵، ص ۲۱).

اگرچه در نظام شاهنشاهی گاه ادعا می‌شود که باید شرایطی لحاظ شود تا دارای فره ایزدی شود و حتی برای آن مثال‌هایی زده می‌شود که یک شاه به دلیل ازدست‌دادن برخی از ویژگی‌ها فره ایزدی خود را از دست داده است؛ اما درمجموع بامطالعه تاریخی شاهان درمی‌یابیم، این ادعا صرفاً در حد ادعا باقی مانده و اکثر قریب به اتفاق شاهان تاریخ بدون داشتن ویژگی‌های موردنظر، صرفاً بر اساس قدرت و زور بر سرکار آمده و در طول حکومت خود نیز از هیچ جنایتی ابا نکرده‌اند و با این حال خود را واجد فره ایزدی دانسته‌اند، به‌عنوان مثال یکی از پادشاهانی که معمولاً وی را به نام پادشاهی عادل و دادگر می‌خوانند و شایسته‌ترین فرد برای تجلی فره ایزدی می‌دانند، انوشیروان ساسانی است و این در حالی است که مطالعه دقیق تاریخ حاکی از آن است که حتی انوشیروان نیز در طول حیات خود مرتکب جنایت‌های فجیعی شده است که حتی باستان‌گرایان نیز قادر به توجیه آن نیستند، به‌عنوان مثال نظام‌الملک در کتاب خود، داستان قتل‌عام مزدکیان را به دست انوشیروان این‌گونه توضیح می‌دهد: «انوشیروان به‌دروغ خود را مزدکی خواند و کلیهٔ پیروان این مذهب را برای شرکت در ضیافت بزرگی در باغ سلطنتی دعوت کرد، مزدکیان بی‌خبر همین‌که وارد باغ می‌شدند سربازان و سلاخان انوشیروان بی‌درنگ آنها را دستگیر و سرنگون

به خاک می‌سپردند، به‌طوری‌که پایشان از خاک بیرون بود، پس ازآنکه همه را بدین‌سان دستگیر و نابود کردند، انوشیروان مزدک را که به‌طور خصوصی بار داده بود، دعوت نمود که قبل از شرکت در جشن در باغ گردش کند و محصولات آن را ببیند، چون مزدک قدم در باغ نهاد و آن منظره هولناک را دید انوشیروان به او گفت: این است میوه عقاید سخیف تو، سپس دستور داد مزدک را دستگیر و چون اتباع او سرنگون زنده‌به‌گور ساختند» (راوندی، ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۶۵۳؛ خواجه نظام‌الملک، ۱۳۹۹، ص ۲۲۹).

در نظام شاهنشاهی، وجود فره ایزدی در فرد شاه باعث می‌شود تا وی سلطنت را مادام‌العمر از آن خود بداند و حتی پس از خود، آن را مستحق فرزندان و اعقابش ببیند، در نظام پادشاهی فرزند و حتی فرزندان و بستگان یک شاه، صرفاً به‌خاطر انتساب به شاه و حتی بدون داشتن توانمندی خاصی در زمینه حکمرانی و مدیریت جامعه، به‌خودی‌خود شاه می‌شوند و طبق نظریه فره ایزدی، این نور در وجود او جایگزین می‌شود و به همین ترتیب از صُلبی به صُلبی و از رحمی به رحم دیگر منتقل می‌شود، نظام پادشاهی یک نظام استبدادی و فوق قانون است که هرگونه بخواهد با جان و مال انسان‌ها بازی می‌کند و علی‌رغم اینکه مدعی مشروعیت فره ایزدی است؛ اما از هیچ جنایتی دریغ نمی‌کند؛ چراکه به‌واسطه این مکان و جایگاه، خود را برتر از دیگران دانسته و مجاز به انجام هر کاری می‌بیند، این حکومت‌ها ناگزیر برای کسب مشروعیت خود به باورهای کاذبی روی آوردند که در این فرهنگ شاهی از آنان، تلقی و برداشتی چون تافته‌ای جدابافته شود؛ چنان‌که برخی چون محمدعلی فروغی از کارگزاران حکومت پهلوی، رضاخان را احیاگر شاهنشاهی باستان و ناجی ایران خواندند و دیگران او را پهلوانی که اهورامزدا برای این سرزمین برانگیخته دانستند (اسماعیلی، ۱۳۹۰، ص ۳۲۴) و درباره محمدرضای پهلوی هم اشاره کردیم؛ افرادی چون اسدالله علم، از وی تعبیری از قبیل سایه خدا و مأمور انجام خواسته‌های او یاد می‌کند، این باورهای کاذب حتی برای خود محمدرضای پهلوی هم وجود داشت، ایشان مدعی بود رسالتی الهی بر دوش دارد و هیچ‌کس به‌اندازه او به خداوند نزدیک نیست، او همچنین ادعا می‌کرد که موردعنایت الهی است، (پهلوی، ۱۳۴۷، ص ۸۶-۹۰) درحالی‌که فساد و فسادانگیزی شاکله وجودی‌اش را فراگرفته بود و طبق گزارش‌های ثبت‌شده فساد محمدرضای پهلوی و نیز فساد دربارش قابل‌انکار نیست.

انگاره‌ها و ارزش‌ها در فرهنگ سیاسی شاهنشاهی

ارزش‌ها درواقع همان مطلوبیت‌ها، خواسته‌ها، علائق و جهت‌گیری‌هایی هستند که نوع افراد جامعه نسبت به ملاک‌های کلی رفتارشان به آن توجه دارند، (حاجیلری، ۱۳۸۰، ص ۴۱) ارزش‌ها در فرهنگ و نظام شاهی و سلطنتی مربوط به فرهنگ سیاسی است که آقایی و سروری دولت و نوکری مردم را در خود داشته و تضاد دولت‌ها و مردم را به ارمغان آورد و به گواه تاریخ ایران ملت با دولت غالباً در تضاد بوده است (همایون‌کاتوزیان، ۱۳۹۰/۰۵/۱۵، ص ۱۲) و دلیل آن در حقیقت نبود پایگاه اجتماعی برای دولت‌ها در میان عموم مردم بوده است و شاید بتوان گفت؛ همین فقدان پایگاه در میان طبقات اجتماعی مردم سبب ناپایداری حکومت شاهان بوده است.

در گفتمان سلطنتی و شاهنشاهی ایران ارزش‌هایی تولید و یا بازتولید شده نه تنها با فطرت انسان سازگاری ندارد؛ بلکه یک نوع انحراف از آن به حساب می‌آید که به عبارتی به جای ارزش‌ها باید از آنها به عنوان ضدارزش یاد کرد؛ چنان‌که این ضدارزش‌ها همچون فرهنگ خودرأیی سیاسی، خودمحوری سیاسی و خودکامگی سیاسی و نیز فرهنگ سلطنتی مطلقه؛ یعنی فرهنگ سلطه شخصی، خانوادگی و خاندانی (که در آن شاه منشأ قانون و اخلاق و فرای آن بود)، فرهنگ ملوکی (مالک و مملوکی و حاکم محکومی) و موروثی (بودن قدرت) سیاسی؛ یعنی جابه‌جایی قدرت به صورت موروثی در آن مشهود است، ملوکیت به معنای مالکیت است، آن‌کسی که خودش را مَلِک می‌نامد؛ یعنی پادشاه مالکیتی نسبت به مردم و به اصطلاح رعیت خودش برای خود قائل است، (حسینی‌خامنه‌ای، ۱۳۹۴، ص ۳) همان‌گونه که رژیم پهلوی تلاش داشت رابطه شاه و ملت را بر اساس رابطه شاه و رعیت تقویت کند، شاهی که همه چیز این مملکت از آن اوست و حرف او قانون است، او صاحب اختیار این مُلک و مردم است و رعیت باید از او تبعیت کند؛ (جعفرپور، ۱۳۸۹، ص ۱۲۸) مقام معظم رهبری در این باره می‌فرماید: ایدئولوژی سلطنت همان چیزی است که شما در همه سلطنت‌های دنیا با انواع و اقسامش مشاهده می‌کنید؛ یعنی استبداد، بهره‌مندی‌های اختصاصی و زورگویی؛ آنجایی که به زورگویی نیاز داشته باشد، (حسینی‌خامنه‌ای، ۱۳۹۴، ص ۱۶) به همین دلیل براساس الگوی رژیم سلطانی و پادشاهی،



حکومت هرچه بیشتر به خودکامگی می‌گراید مبنای اطاعت از آن آمیزه‌ای از خوف و رجا و منع و عطاست؛ (جعفرپور، ۱۳۸۹، ص ۱۳۷) یعنی همان چیزی که حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) در نهج‌البلاغه ما را از آن بر حذر داشت و فرمود: «فَلَا تُكَلِّمُونِي مِمَّا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ» با من همانند پادشاهان جابر سخن نگویند (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶).

خصیصه‌ای که از آن می‌توان به‌عنوان ضدارزش و نیز وصف شایع برای حکومت‌های شاهی یاد کرد، همان فردمحوری و تفرد و استبداد رأی است که درواقع میل، اراده و شخصیت فردی شاهان است که خط‌مشی تصمیم‌گیری در اداره امور را مشخص می‌کند و همین تفرد و فردمحوری و یا به عبارتی استبداد رأی در فرهنگ شاهی است که به‌عنوان یکی از عوامل زوال حکومت شاهان به شمار می‌رفته است، استبداد رأی و خودکامگی به‌خصوص در حکومت ساسانیان تا حدی است که به فروپاشی و سقوط دولتشان انجامیده است (احمدوند و اسلامی، ۱۳۹۷، ص ۹۹) و حتی این رویه بعد از غلبه مسلمانان در حکومت شاهان ایرانی همچنان جاری بوده است تا برسد به حکومت‌های قاجار و پهلوی که قریب‌العهد بوده و باتوجه‌به نقل شاه‌دان عینی و وسایل ارتباطی امروز جایی برای انکار واقعیت‌ها و لاپوشانی آن نیست، حال محمدرضاشاهی که اساس حکومتش در میان مردم ریشه ندارد و بقای حکومت خویش را به بیگانگان گره می‌زند، به چه حیثیتی می‌تواند در میان دیگر ملت‌ها از ارزش‌ها و فرهنگ شاهی و نیز حکومت مستبد خود سخن بگوید، فردی که بقای سلطنت خود را در پیوند با دولتمردان آمریکا و حمایت آنان تضمین‌شده می‌بیند، چه جایی برای آبروداری برای مردمش باقی می‌گذارد.

نکته دیگر این است که در حکومت‌هایی مثل حکومت سلطنتی و شاهنشاهی نه‌تنها خود را مسئول نمی‌دانستند؛ بلکه همان‌گونه که تاریخ گواهی می‌دهد آنان خود را صاحب‌اختیار جان و مال و... مردم می‌دانستند، امام خمینی (ع) با تبارشناسی این سلسله‌های منحوس شاهان می‌فرماید: «شاهنشاهی ایران از اوّلی که زائیده شده است تا حالا روی تاریخ را سیاه کرده است»، (موسوی‌خمینی، ۱۳۷۲، ص ۱۷۷) البته این تاریکی و سیاهی‌ها به این دلیل است که تکیه‌بر چنین جایگاهی؛ یعنی برای تصاحب قدرت، به‌دروغ به نام موهبت الهی ساخته‌وپرداخته شده و این منافای با حریت و آزادگی انسان و نیز مورد



نفرت از جانب فطرت پاک آن است؛ چنان‌که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل گردیده است که فرمودند: **مَلِكُ الْمُلُوكِ «شاهنشاه»** در نظر من منفورترین کلمات است، (نیشابوری، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۱۶۸۸) در قرآن کریم از قول ملکه سبا آمده است: **«قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّهُ أَهْلَهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»**؛ (نمل: ۳۴) یعنی «همانا پادشاهان هنگامی که به آبادی و اجتماعی وارد می‌شوند آنجا را به فساد کشانده و عزیزانشان را خوار می‌گردانند و روش آنها چنین است» و باوجوداینکه بسیاری از مفاسد به جهت نبود نظارت و ضبط به جهت سیطره استبداد روشن نگردیده و برای ما نقل نگردیده است؛ علاوه بر آن بسیاری از ابعاد مفاسد برای مردم آن‌گونه که بوده است ملموس نگردیده است، ولی تاریخ ایران شاهد مفاسد بزرگ سلاطین مستبد و شاهان است، چنان‌که امام خمینی رحمته الله علیه می‌فرمایند: اگر حکومت‌ها به دست جباران باشد، به دست منحرفان باشد، به دست اشخاصی باشد که ارزش‌ها را در آمال نفسانی خودشان می‌دانند، (ارزش‌های انسانی را هم گمان می‌کنند که همین سلطه‌جویی‌ها و شهوات است) تا این حکومت‌ها برقرار هستند، بشریت رو به انحطاط است، (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۱۶۲) همچنین امام خمینی رحمته الله علیه باز تأکید می‌کنند: «اگر منحرفین و معوجین در یک کشوری، سرنوشت آن کشور را به دست بگیرند، آن کشور رو به انحراف می‌رود، (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۴، ص ۳۹) حال اگر این انحراف مربوط به اصل و اساس مَسند حکومت تحت عنوان پادشاهی و نیز تکیه به ناحق زدن بر این جایگاه و طاغوت بودن آن باشد، موضوع دیگر معلوم است؛ زیرا این انحراف به دلیل کُژراهه‌ای است که از ارزش‌های فطری و دوری از آن واقع شده است؛ همان‌گونه که خدای متعال ما را از این انحراف نهی کرده و چنین می‌فرماید: **«وَلَا يَتَّخِذْ بَعْضُنَا آرِبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ»**، (آل عمران: ۶۴) خداوند در قرآن ما را به توحید و اطاعت و عبودیت در برابر خویش فرامی‌خواند و از اطاعت و بندگی دیگران بازمی‌دارد؛ زیرا این طاعت و بندگی اساساً خلاف فطرت و انحراف از آن است، متأسفانه در گذشته تاریخ ما ایرانیان این کُژراهه‌ها به‌نوعی بزک گردیده و به‌عنوان ارزش‌های پذیرفته‌شده در فرهنگ شاهی تولید شده است و در دوره‌های متوالی از تاریخ این مرزوبوم توسط حکومت‌های دیگر بازتولید گردیده است، درحالی‌که خاستگاه این فرهنگ در طبقه حاکم و طبقه اشراف

بوده است و نیز تأسف آورتر این است که همین بازتولید فرهنگ شاهی باهمان ارزش‌های کاذب، بستری برای نظام‌های بی‌ریشه؛ یعنی حکمرانی شاهان ادوار تاریخ ایران را فراهم نموده است، درحالی‌که اساس حکومت این شاهان نه تنها بر پایه و خواست مردم نبود؛ بلکه اصل آن ریشه در انگاره‌های کاذب و باطل داشت، این شاهان نه برآمده از مردم بودند و نه حکومتشان بر پایه مردم استوار بود؛ ازاین‌روی در عصر حاضر هیچ مطلوبیتی نسبت به آن و ارزش‌های آن نزد مردم وجود ندارد.

جمع‌بندی

انقلاب اسلامی در سال پنجاه و هفت تنها حکایت از سقوط یک رژیم و حکومت ندارد؛ بلکه انقلاب اسلامی درواقع انقلابی بنیان‌افکن است که تمامی این انگاره‌های باطل را دستخوش تغییر و تحول بنیادین قرار داد و نظام پوسیده سلطنت را پس از قرن‌ها سلطه ظالمانه و تحقیرآمیز به دور افکند و ذهنیت جامعه را از این انگاره‌های ضدارزشی و در تقابل با فطرت انسانی پاک کرد و در حقیقت می‌توان گفت؛ در این انقلاب ملت ما در جریان تکامل انقلابی خود، از غبارها و زنگارهای طاغوتی زدوده شد، بدین‌جهت این فرهنگ طاغوتی دیگر بازگشتی ندارد؛ زیرا ارزش‌های بازتولید شده در فرهنگ شاهی با وجه خودکامگی و استبداد در حکومت و... نه تنها در میان ملل امروز مقبول و پذیرفتنی نیست؛ بلکه این نوع ارزش‌های شاهی دیگر منسوخ شده و همواره در میان مردم به‌عنوان ضدارزش به شمار می‌رود و بدون تردید انقلاب اسلامی مُهر پایانی بر نظام شاهی و پادشاهی و ارزش‌های آن است؛ چراکه با نهادینه شدن حضور نقش‌آفرین مردم در سرنوشت سیاسی اجتماعی خودشان، دیگر زمینه‌ای برای بازگشت سلطنت و باورهای ضدارزش آن وجود ندارد.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
نهج البلاغه.
۱. آقابخشی، علی و مینو افشاری‌راد، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: چاپار، ۱۳۸۳.
۲. احمدوند، شجاع و احمدرضا بردبار، «فیلسوف شاه افلاطونی و شاه آرمانی در ایران باستان»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال پنجم، شماره هجدهم، پاییز ۱۳۹۵، ص ۳۴-۹.
۳. احمدوند، شجاع و روح‌الله اسلامی، اندیشه سیاسی در ایران باستان، تهران: سمت، ۱۳۹۷.
۴. ازغندی، علیرضا، تحولات سیاسی اجتماعی ایران، تهران: سمت، ۱۳۷۹.
۵. اسماعیلی، حمیدرضا، انقلاب و فرهنگ سیاسی ایران، تهران: سوره مهر، ۱۳۹۰.
۶. بیل، جیمز آلن، سیاست در ایران، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: اختران، ۱۳۸۷.
۷. پهلوی، محمدرضا، مأموریت برای وطنم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
۸. جامی، مهدی، سایت تلویزیون میهن: <http://mihantv.com> 19/12/1396.
۹. جعفرپور، رشید، فرهنگ سیاسی در ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹.
۱۰. جوان‌آراسته، حسین، مبانی حکومت اسلامی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۲.
۱۱. حاجیلری، عبدالرضا، کنکاشی در تغییر ارزش‌ها پس از پیروزی انقلاب اسلامی، قم: معارف، ۱۳۸۰.
۱۲. حسینی‌خامنه‌ای، سیدعلی، شب ظلمانی شاهنشاهی، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۹۴.
۱۳. خواجه نظام‌الملک، سیاست‌نامه، تهران: مرکز، ۱۳۹۹.
۱۴. راش، مایکل، جامعه و سیاست، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سمت، ۱۳۷۷.
۱۵. راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴.
۱۶. طلوعی، محمود، فرهنگ جامع سیاسی، تهران: علم، ۱۳۷۷.
۱۷. فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران: اطلاعات، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۳.



۱۸. کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ دوم، تهران: نگاه، ۱۳۸۷.
۱۹. مددپور، محمد، «آیین فرهنگی شهریار و دین‌داری از ایران باستان تا ایران اسلامی»، مجموعه مقالات مؤلفه‌های هویت ملی ایرانیان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۱.
۲۰. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار (خدمات متقابل اسلام و ایران)، ج ۱۴، تهران: صدرا، ۱۳۶۸.
۲۱. موسوی خمینی، (امام) روح‌الله، صحیفه امام علیه السلام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۸.
۲۲. ———، کلمات قصار امام علیه السلام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۲.
۲۳. ———، ولایت فقیه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵.
۲۴. نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۹ق.
۲۵. همایون کاتوزیان، محمدعلی، تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران، روزنامه شرق، ۱۳۹۰/۵/۱۵.